

حمایت حقوقی از آثار ادبی و هنری بر مبنای نقش آموزشی و اجتماعی آثار در متون حقوقی ایران

■ علیرضا باریکلوا^۱، جلیل قنوتی^۲، رحیم بیلوار^۳، زهرا امید^۴

چکیده

نقش آثار ادبی و هنری در توسعه و پیشرفت فرهنگی یک جامعه به حدی پررنگ است که بسیاری از جامعه‌شناسان، اساس تربیت را در هنر دانسته و بر نقش بنیادین آن در رشد و اعتلای جامعه تأکید کرده‌اند. تأثیر انکارناپذیر آثار ادبی و هنری به گونه‌ای است که اگر این آثار در راستای اخلاق و آموزه‌های انسانی و دینی باشند، موجب اعتلای علمی و فرهنگی شده و حرکت برخلاف مسیر، ثمره‌ای جز انحطاط و سقوط در پی نخواهد داشت. با توجه به این ضرورت که باید در این شرایط میان منافع جامعه برای دستیابی به آثار ادبی و هنری جدید و تعالی دهنده از یک سو و حمایت از پدیدآورندگان آثار هنری برای ایجاد آثار بدیع از سوی دیگر تعادلی برقرار شود، مقاله پیش رو به دنبال آن است تا با بیان نقش آثار ادبی و هنری بر اجتماع مشخص سازد که آیا در قوانین ایران، در حمایت قانونی از این آثار محدودیتی وجود دارد یا تمامی آثار قابل حمایت هستند؟ در صورتی که حکم به لزوم محدودیت داده شود، ملاک اعمال محدودیت چیست؟ حاصل مطالعه نشان می‌دهد که تمامی آثار ادبی و هنری در نظام‌های حقوقی غایت‌گرا، اخلاق‌محور و مبتنی بر کرامت انسانی، برخلاف دستگاه‌های حقوقی سرمایه‌داری و مبتنی بر مادی‌گرایی و لذت‌گرایی، قابل حمایت قانونی نیستند و برای تعیین موارد قابل حمایت، باید از ملاک «مشروعیت» و «منفعت عقلایی مشروع» بهره برد.

واژگان کلیدی

نظام حقوقی غایت‌گرا، نظام حقوقی منفعت‌گرا، اثر ادبی و هنری، حمایت حقوقی.

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۱/۱۱ تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۲/۲۰

۱. استاد حقوق خصوصی، دانشکده حقوق پردیس فارابی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

۲. دانشیار حقوق خصوصی، دانشکده حقوق پردیس فارابی دانشگاه تهران

۳. استادیار حقوق خصوصی، دانشکده حقوق پردیس فارابی دانشگاه تهران

۴. دکترای حقوق خصوصی، دانشکده حقوق پردیس فارابی دانشگاه تهران

bariklou@ut.ac.ir

ghanavaty@ut.ac.ir

rahimpilvar@ut.ac.ir

zahra.omid@ut.ac.ir

مقدمه

هنر و ادبیات در جایگاه یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌ها، در توسعه علمی و فرهنگی جوامع مختلف ایفای نقش کرده و تحولات اجتماعی گوناگونی را پدید آورده‌اند. آثار ادبی و هنری گاه به نفع حکومت‌ها به جریان افتاده و گاه ارکان آن‌ها را با نقد و پرسش مواجه ساخته‌اند؛ گاه انسان را به کمال رسانده و گاه او را به ورطه نابودی سوق داده‌اند. این نقش تناقض‌نما، باعث ورود قانونگذاران و وضع قوانین در این زمینه شده است. جنبه مثبت این قوانین اصل حمایت از آثار و پدیدآورندگان را مد نظر قرار داده و جنبه منفی آن، در جوامعی که اثر هنری را فراتر از یک کالا و روح آن را در تمامی شئون زندگی جاری می‌داند، راه را برای ورود محدودیت‌های خاص بر محتوای آثار ادبی و هنری هموار ساخته است.

قانونگذاری صحیح در این راه می‌تواند با تشریح فضای کلی حاکم بر این حیطه، پدیدآورندگان آثار ادبی و هنری را از مواجهه با سانسورها و ممیزی‌های سلیقه‌ای و شخصی پس از خلق اثر مصون دارد و با فراهم آوردن شرایط دستیابی به آثار ارزشی و نافع، مخاطبان آثار ادبی و هنری را نیز مورد حمایت قرار دهد. با این ضرورت، قانونگذار بایستی در قوانین حمایتی، آنچه را به عنوان محتوای قابل حمایت می‌شناسد، با شفافیت بیان کرده و ملاک این‌گزینش را نیز مشخص سازد و لازم است این ملاک با حفظ حق آزادی بیان، معطوف به مشروعیت و منعت عقلایی مشروع باشد و هر چه غیر از این دو، شخصی و بی‌اهمیت تلقی شود.

در این مقاله، منظور از نظام حقوقی غایت‌گرا، آن نظامی است که ذرآن، دو مؤلفه «حقوق» و «اخلاق» هر یک نظامی هنجاری و ناظر به رفتار انسان ارائه می‌دهند که برخلاف رویکردهای تفکیکی، در تعامل با یکدیگر بوده و چون مصالح اخلاقی، تأمین‌کننده بخشی از نیازها و مصالح انسان است، می‌تواند غایت قاعده حقوقی یا منشأ اعتبار آن قرار گیرد؛ در مقابل، در نظام حقوقی منفعت‌گرا، آنچه سودآور بوده و پیامد آن، منفعت مالی و اقتصادی است، مورد حمایت قانونی واقع می‌شود؛ فارغ از آنکه این عمل از نگاه اخلاقی، درست یا نادرست است. در این مجال، حمایت قانونی حمایتی است که از جانب قانونگذار، تحت شرایط خاص و به افراد مد نظر وی تعلق می‌گیرد و دارای ضمانت اجرای حقوقی است.

پیشینه پژوهش

اگرچه درباره نقش آثار ادبی و هنری بر اجتماع، مطالعات گوناگونی در حوزه جامعه‌شناسی هنر و مدیریت فرهنگی صورت گرفته و تألیفات ارزشمندی در این زمینه وجود دارد، اما به

نظر می‌رسد در مورد محدودیت‌های حمایت از آثار ادبی و هنری تحقیقات جامع و مانعی انجام نشده و این مسئله ضرورت پژوهش در این زمینه را ایجاب می‌کند.

مبانی نظری پژوهش

در تحدید جریان آزاد اطلاعات در حوزه فرهنگ، سه نگرش قابل تمیز است: نگرش هنر برای هنر، نگرش هنر برای انسان و نگرش هنر برای حیات معقول انسان.

نگرش هنر برای هنر معتقد است اگر برای هنر حد و مرز رسم شود، فردیت هنرمند نابود می‌شود. هنریکی از عالی‌ترین موارد آزادی در عقیده و بیان بوده و مطلوبیت آن امری اثبات شده است؛ این آزادی در هیچ حالی نباید محدود گردد چرا که شأن هنرمند و هدف او که بازتاباندن حقایق اجتماع یا فرهنگ‌سازی در حیطه کاستی‌ها است، با اعمال محدودیت زیر سؤال رفته و هنر به سرانجام خود نخواهد رسید. اگر حکومتی با این نگاه به هنر و هنرمند نظر کند، هیچ حدود و ثغوری را برای تولید اثر لازم ندانسته و اساساً عنوان «مقررات نظارتی» در این جامعه فاقد معنا خواهد بود.

منتقدان بر این نظریه معتقدند: این نظریه هرگونه تعهد را از هنر و کارکردهای آن بازستانده و در جهان تجزیه‌گرای امروز که هر جزئی، کارکرد مستقل و منفکی دارد، ارتباط هنر و اخلاق را تا حد زیادی گسسته است. علیرغم آنکه عقل بر تأثیر عظیم هنر در تبلیغ و تعمیق اخلاق و درک مسائل اخلاقی واقف است، امروزه نه اخلاق از قابلیت‌های هنر بهره می‌برد و نه هنر به اخلاق وفادار مانده است. قطعاً این حکم، یک حکم مطلق نیست و در مواردی، مصلحان، متفکران و به‌ویژه هنرمندان خلاق، آگاه، مؤلف و متعهد با تأمل بر ثمرات پیوند میان هنر و اخلاق، سعی در بهره‌بردن از قابلیت‌های هنر در توسیع و تعمیق کارکرد اخلاق دارند؛ اما این تنها یک استثنا است و در مواردی نیز عدم آشنایی با زبان و بیان هنری، آثار هنری شکل گرفته در این قاموس را در سطح بیانیه‌های مستقیم، نازل و سطحی تنزل می‌دهد که می‌توان همه این‌ها را نتیجه ظهور اومانیزم، مدرنیته و عقل‌محوری دانست (بلخاری، ۱۳۸۹).

اگر چه نظریه هنر برای هنر، باز کردن میدان برای به فعلیت رساندن استعدادهای بشری است، ولی چون این به فعلیت رساندن ممکن است از مغزهایی ناصواب به جریان افتد، عرصه وسیعی برای دفاع از این نظریه باقی نمی‌ماند.

نگرش هنر برای انسان می‌خواهد آنچه را انسان می‌پسندد یا باید بیسندد، حمایت کند اما چون تفسیر انسان از دیدگاه سیاستمداران، غیر از تفسیر انسان از دیدگاه اخلاقیون است، با چالش مواجه می‌شود. هر گروهی هنر را برای آن انسانی می‌خواهد که خود،

تفسیر و توجیه می‌کند و این امر شروع چالشی تازه خواهد بود. سیاستمداران با دیدگاه خود درباره انسان، هنرمند را بنده و برده خود می‌دانند و بر او تکلیف می‌کنند که چیزی را به تصویر کشد و بیان کند که آن‌ها صلاح می‌دانند؛ اخلاقیون با دیدگاه خود، برای هنرمند وظیفه خدمت به جامعه را مقرر می‌کنند؛ منتقدان حکومت نیز از او برای بیان نقاط ضعف حکومت مرکزی و اغراق در بیان آن‌ها متوقع هستند. این سردرگمی و بالاتر از آن، این وابستگی، به شدت بر روح هنر تأثیر گذاشته و هنر را از یک امر روحی و درونی به امری سفارشی و عامه‌پسند تبدیل خواهد کرد. این نگرش برخلاف نگاه اول، بدون داشتن معیاری مشخص برای رد یا قبول آثار ادبی و هنری، به دنبال تیغ سانسور بوده و هر آنچه مطابق میل خود باشد را حمایت و آنچه را با خواسته جریان قدرت و ثروت زاویه داشته باشد، قلع و قمع می‌کند. نظیر این اتفاق را در شوروی سابق می‌توان مشاهده کرد؛ لنین پیش از به دست گرفتن قدرت، می‌گوید هنرمندان هر کاری که دلشان بخواهد، می‌توانند انجام دهند و هر نوع تولید هنری آزادانه به وجود آورند و برای آن‌ها سانسوری وجود ندارد اما پس از به قدرت رسیدن، به حرف خود پایبند نمی‌ماند و به هیچ وجه برای هنرمندان، آزادی عمل را نمی‌پذیرد (رهنورد، ۱۳۸۰).

در نگرش هنر برای حیات معقول انسان که آن را می‌توان از دیدگاه علامه جعفری استنباط کرد، به این دلیل که در اسلام و در بینش توحیدی، هیچ حرکت و فعل و انفعالی در انسان نباید بیهوده بوده و بدون هدف و آرمان بزرگی انجام پذیرد، پرداختن به کار ادبیات و هنر که خوراک فکری جامعه بشری را تأمین می‌کند نیز بدون داشتن اهداف والایی از سوی ابداع‌کننده آن اثر و همچنین بدون حضور روح و پیامی بلیغ در متن آن اثر، برای انسان‌ها مفید و قابل پذیرش نخواهد بود.

در این نظریه، هنرمند فردی نیست که هدف او از به وجود آوردن اثر هنری فقط جلب تحیّر و شگفتی مردم باشد بدون اینکه حقیقتی سودمند را در جریان زندگی آنان وارد نماید یا دردی از جامعه دوا کند و مشکلی را از دوش اجتماع بردارد. به این دلیل که در دیدگاه اسلامی، اصالت با حیات معقول است و این حیات باید از همه جهات مورد حمایت قرار گیرد، فعالیت هر گونه نبوغ علمی و هنری آزاد است ولی برای بهره‌برداری از آن در اجتماع، باید جوانب سودمند و مضر آن اثر هنری مورد بررسی متخصصان قرار گیرد، مشروط به آنکه کارشناسان در کنار تخصص مربوط، از عدالت انسانی و توانایی شناخت ابعاد متنوع حیات معقول برخوردار باشند (واضحی آشتیانی، ۱۳۸۸).

این نظر را می‌توان همسو با نظر به «اصالت اخلاق در هنر» یا «کارکرد اخلاقی هنر» دانست که بر اساس آن، کارکرد اخلاقی اثر هنری یکی از ارکان بنیادی است و از دیدگاه

نظریه پردازان و موافقان این گروه، ارزش اثر هنری نه در فرم و قالب و ساختار که در کارکرد اخلاقی آن نهفته است. «هنریک عضو حیات انسانیت است که شعور معقول انسان ها را به حوزه احساس منتقل می کند. در عصر ما، شعور دینی عمومی انسان ها عبارت است از شناسایی برادری آدمیان و نیک بختی ایشان از راه اتحاد متقابل افراد با یکدیگر. هنر حقیقی باید روش های گوناگون به کار بردن این شعور را پیش پای حیات بشر گذارد. هنر حقیقی که دین به وسیله علم، راهنمای اوست، باید این نتیجه را داشته باشد که همزیستی مسالمت آمیز انسان ها (چیزی که اینک با وسایل ظاهری: به وسیله دادگاه ها، پلیس، بنگاه های خیریه، بازرسی کار و غیره دوام می یابد) از راه فعالیت آزادی بخش انسان ها به دست آید. هنر باید زور و تعدی را از میان بردارد و تنها هنر است که از عهده این کار برمی آید» (بلخاری، ۱۳۸۹).

از نگاه فلسفی نیز، خلاقیت یا آفرینشگری یکی از جلوه های عقلانیت است که هم در حوزه نظری (در محدوده قوه خیال و عقل) و هم در حوزه عملی به آن توجه شده است؛ در حکمت صدرایی، آفرینشگری انسان درباره ماورای طبیعت و از راه اتحاد با عقل فعال صورت می گیرد در حالی که در فلسفه کانت، خلقت انسان در پیوندی عمیق با استقلال و خودبنیادی اوست، منشأ و مبدأ متعالی ندارد و تنها ریشه در انسانیت و استقلال اراده انسان دارد. به این دلیل که جوهره معرفتی حکمت صدرایی، الهی است و مبانی معرفتی ملاصدرا ریشه در ماورای طبیعت دارد، در فلسفه وی خالقیت انسان در امتداد خالقیت الهی و نه مستقل از آن مطرح می شود در حالی که مبانی معرفتی کانت جوهره بشری و طبیعی دارد و بر انسان استوار است؛ یعنی خالقیتی که ریشه در انسانیت انسان دارد و به نحوی است که این خالقیت، تنها از نهاد انسان برمی خیزد (محمدپور دهکردی، اکبریان و اعوانی، ۱۳۸۸). نتیجه این تفاوت تفکر این خواهد بود که در مکتب ملاصدرا، آن هنری پسندیده و قابل ابراز است که منجر به تعالی نوع بشر گردد اما در نگاه کانت، هنر فارغ از تعلقات این چینی، به صرف رسمیت شناختن استقلال انسان، هر چه که باشد قابل تقدیر خواهد بود.

روش پژوهش

این پژوهش به روش مطالعه اسنادی صورت گرفته است. روش اسنادی یعنی تحلیل آن دسته از اسنادی که شامل اطلاعات درباره پدیده ای است که محقق قصد مطالعه آن را دارد (Baily, ۱۹۹۴). مقاله با تمرکز بر روی انواع قراردادهای مربوط به انتقال آثار ادبی و هنری، در صدد شناسایی شرایط حمایت از این آثار است تا هم چراغی باشد بر سر راه

پدیدآورندگان آثار ادبی و هنری و هم با تعیین چهارچوب قوانین، سانسورهای شخصی و بی‌مورد را از بین برده تا دیگر باری بردوش فرهنگ جامعه نباشند.

یافته‌های پژوهش

نقش آثار ادبی و هنری بر توسعه جوامع

آثار ادبی و هنری بر اساس آنچه در حقوق مالکیت فکری پذیرفته شده است و مطابق ماده ۱ قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان سال ۱۳۴۸ عبارت‌اند از هر آنچه از راه دانش یا هنر یا ابتکار پدید آمده است و پدیدآورندگان آثار علمی، ادبی و هنری از حق مالکیت برخوردار می‌شوند.

آنچه از توجه به تولید و عرضه آثار علمی، ادبی و هنری مستفاد می‌شود، ذیل دو عنوان توسعه علمی و توسعه فرهنگی تعریف می‌گردد؛ دو شاخصه‌ای که تأثیر و تأثر آن‌ها بر یکدیگر امری کتمان‌ناپذیر است. ارتقای سطح علم و آگاهی‌های عمومی جامعه، به رشد فرهنگ عمومی و درنهایت به آرامش روانی جامعه و کاهش چشمگیر بزهکاری می‌انجامد و بالعکس، زمانی که دانش فرهنگی مردم توسعه یابد، گرایش به تحصیل علم و دانش نیز افزایش می‌یابد که نمونه بارز آن تحولات فرهنگی در جامعه ایران است که منجر به ترغیب جامعه برای فراگیری تحصیلات دانشگاهی شده است؛ به‌گونه‌ای که خانواده‌ها تحصیل فرزندان‌شان را اولویت اول و اصلی خود قرار داده و منابع مالی موردنیاز را به هر طریقی فراهم می‌کنند.

نقش آثار ادبی و هنری در توسعه علمی

توسعه علمی جوامع بر مبنای تأثیرپذیری از آثار علمی، ادبی و هنری را می‌توان در دو مسیر جداگانه دنبال کرد: «نقش زیربنایی آثار ادبی و هنری به منظور تولید آثار جدید» و «نقش آثار ادبی و هنری بر بهبود روش‌های یادگیری». به این دلیل است که امروزه تولید علم نقش اساسی در اقتصاد و توسعه پایدار یک جامعه بر عهده دارد و از این رو، دولت‌ها باید محیط مناسبی را برای فعالیت مطمئن تولیدکنندگان علم و دانش (پدیدآورندگان آثار فکری) ایجاد کنند و این اطمینان را به آنان بدهند که در ازای تولید و توسعه هر چه بیشتر دانش، از نتایج تولید فکری خود انتفاع بیشتری خواهند برد.

نقش زیربنایی آثار ادبی و هنری در تولید آثار جدید

تولید آثار علمی و نشر آن منجر به پویایی جامعه و اظهارنظرهای متفاوت پیرامون اثر منتشر شده خواهد شد و گاه، اولین اثر، مبنایی خواهد بود برای تولیدات علمی دیگر و

از این رو اولین نقش یک اثر علمی در توسعه را باید در نقش مبنایی آن در تولید آثار دیگر دانست. به همین دلیل بود که برای مثال، در اروپای قرون وسطی و هم‌زمان با پیدایش صنعت چاپ و فراگیر شدن دسترسی مردم به آثار اندیشمندان و فیلسوفان و هنرمندان، کسانی که از تأثیر مهم توزیع گسترده آثار بر افکار عمومی بیم داشتند، به سرعت زمینه کنترل صنعت چاپ را فراهم کردند و به چاپخانه‌داران مورد نظر خود امتیازات خاصی را به عنوان اهرمی برای کنترل و سانسور انتقادات، جلوگیری از تضارب آرا و سلب آزادی بیان از مطبوعات دادند. این روند در عصر رنسانس و با ظهور اندیشه‌های فردگرایی، کاهش یافت و در نتیجه، نظام انحصاری حاکم بر صنعت چاپ به چالش کشیده شد و در نهایت، در یازدهم ژانویه ۱۷۰۹ میلادی پیش‌نویس لایحه‌ای در مجلس عوام انگلستان مطرح شد که هدف آن، تشویق فراگیری علم و دانش از طریق اعطای امتیاز استفاده قانونی از نسخ کتاب‌های چاپی به نویسندگان یا خریداران این کتاب‌ها در زمان‌های معین بود که بیانگر این است که آنچه برای حکومت آن زمان اهمیت داشت، توسعه علم و دانش بود و مقررات مربوط به حقوق مالکیت فکری نیز به منظور رسیدن به این خواسته مورد تصویب قرار گرفت.

در نتیجه این تغییرات عمیق اجتماعی و سیاسی و ظهور مسائلی همچون گسترش آموزش و اطلاعات عمومی، آزادی بیان، توسعه روابط بین‌المللی، مبادلات فرهنگی، ترجمه آثار به دیگر زبان‌ها و مسائلی از این قبیل، تقاضا برای آثار علمی، هنری و ادبی افزایش یافت تا جایی که «نگارش علمی و انتشار یافته‌های محققان و پژوهشگران به یکی از الزامات رشد و توسعه علمی تبدیل شد و انتشارات علمی، در جایگاه شاخصی کلیدی برای توسعه و پیش‌نیاز توسعه همه‌جانبه جوامع از جمله توسعه اقتصادی و انسانی قرار گرفت» (دقیقی ماسوله و اللهیاری، ۱۳۹۶).

این تحول بزرگ و نشر اندیشه‌ها از طریق تضارب آرا و بحث و جدل پیرامون موضوعات مختلف، منجر به رشد و بالندگی جوامع و بقای آن‌ها شد. آنچه در جریان تبادل اندیشه‌ها، آرا و اطلاعات رخ داد، رونق اندیشه‌های تازه و خلاق و نیز قابل دسترس بودن تنوع وسیعی از آثار حاصل فکر و عقیده را در پی داشت. «دسترسی و دستیابی به اطلاعات، رمز موفقیت جوامعی است که به دنبال استقلال بوده و با داعیه آزاداندیشی، برای نشر و گسترش علم و اندیشه تلاش می‌کنند. هر چه که اطلاعات به صورت مبنایی و در سطوح مختلف جامعه پخش گردد، نتیجه افکار و بازتاب اندیشه‌ها، نردبانی است که دیدگاه انسان‌ها را تعالی بخشیده و درهای معرفت را به روی آن‌ها خواهد گشود» (جلالی و حیدری، ۱۳۹۱).

نقش آثار ادبی و هنری در بهبود روش های یادگیری

در کنار تأثیر آثار ادبی و هنری بر پیشرفت های بعدی علمی، نباید از نقش تعلیمی و تربیتی این آثار غافل ماند. بلخاری قهی (۱۳۹۴: ۶۲) معتقد است آثار هنری قطعاً دارای جنبه تعلیمی و تربیتی هستند. وی نگرش نسبت میان علم، اخلاق و هنر را به یک ساحت شناختی ارتقا داده و آثار ادبی و هنری را به منزله یکی از مؤثرترین راه های انتقال علم و دانش مطرح می کند.

این تفکر در اکثر کشورهای جهان پذیرفته شده است. برای مثال، «در انگلستان از اواخر دهه ۱۹۶۰ میلادی هنرمندان جامعه گرا به این باور رسیدند که بایستی شرایط دستیابی عموم مردم به هنر و امکان ایجاد آثار خلاقانه را فراهم کرده و از این طریق بر میزان مشارکت مردم در سطوح مختلف آموزشی، تربیتی، اجتماعی و فرهنگی تأثیر گذاشت و در حقیقت از هنر به عنوان یک کاتالیزور برای تحولات آموزشی و اجتماعی استفاده کرد» (Crehan, 2011: 11). با همین نگاه بود که برخی دیگر از هنرمندان جامعه گرا به شدت بر اختلاف طبقاتی میان عموم مردم به دلیل توزیع نابرابر سرمایه های اجتماعی و فرهنگی تأکید کرده و آن را مانعی در دستیابی عمومی به هنر و در افق وسیع تر، مانعی در راه توسعه این قشر دانستند (Jeffers, 2017).

در مفهوم سنتی، دانش و علم به معنای توانایی خواندن و نوشتن از یک سو و انتقال و فهم معنا و مقصود از سوی دیگر و با استفاده از زبان مکتوب است اما امروزه این کلیشه شکسته شده است. دیگر نمی توان معتقد بود که انتقال معنا، منحصر به همین راه خواندن و نوشتن است و به عکس، شاید مهم ترین چالش در آموزش مدرن، ابداع، تهیه و تولید متون یا تصاویر هنری برای تدریس است تا باعث فعال تر و فرح بخش تر شدن فعالیت های یادگیری شود. برای مثال، تحقیقی که در مدارس امریکا انجام شد (Dietiker & Nin, 2005)، نشان داد که دانش آموزان علاقه ای به یادگیری درس ریاضی نداشته و آن را بسیار کسل کننده می دانند. ثابت شد که در این مدارس، نقش هنر و آثار زیباشناختی آن به کلی در آموزش ریاضیات از یاد رفته است و این بی تفاوتی در مورد هنر می توانست نشأت گرفته از تفکر غالب در مورد روحیه خشک و انعطاف ناپذیر ریاضیات و عدم ارتباط آن با ادبیات و هنر باشد: تفکری که در دروسی مثل هندسه و مثلثات که در نهایت می تواند به هنر معماری و شهرسازی و مجسمه سازی تبدیل شود، اساساً بی معناست. هنر با نگاهی تنوع طلب و با انعطاف پذیری بالا و برانگیزاننده قوه تخیل، زمینه مناسبی برای پرورش خلاقیت است و این همان چیزی است که در دستگاه هایی که به دنبال ارتقای کیفیت آموزشی و غنا بخشیدن به یادگیری دانش آموزان هستند، به آن

توجه شد. دانشمندان و متصدیان تعلیم و تربیت اهمیت این مسئله را به وضوح دریافته و درصدد هستند با بهره‌گیری از ویژگی‌های درس هنر، آموزش‌ها را تعمیق و تسهیل بخشیده و آن را به فعالیتی شادی‌آفرین و لذت‌بخش تبدیل کنند.

همچنین، هنر بیش از هر رشته دیگری از دانش بشری می‌تواند به اصل آموزش غیرمستقیم یاری رساند. بهره‌گیری از شیوه‌ها و فعالیت‌های هنری برای ارائه آموزش‌ها موجب تعمیق یادگیری، کیفیت‌بخشی به فعالیت‌های گروهی و مشارکت‌جویی و لذت‌بخش کردن فرآیند یاددهی-یادگیری شده و آموزش دروس را با سهل‌ترین روش میسر می‌سازد. با این توصیف، زمینه‌سازی برای یاددهی و یادگیری مطلوب در تحصیلات دانشگاهی از رسالت‌های مهم آثار هنری است.

مشخص است که هر یک از هنرهای خاص و مطرح، تأثیر مستقیمی بر ترکیب و توسعه ساختارهای مختلفی از مغز دارد. برای مثال، فعالیت دستگاه‌های عصبی زیستی از طریق تعامل در موسیقی، هنرهای تجسمی و نمایش، افزایش می‌یابد و محدوده‌ای از مغز که تحت تأثیر موسیقی و یادگیری برای بازی قرار می‌گیرد، همان محدوده‌ای است که عملکرد ریاضی را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ یا هنرهای تجسمی، هنرمند را وادار می‌کند که هر دو طرف مغز را فعال کند، زیرا برای ایجاد تصاویر، استفاده هم‌زمان از نیمکره راست و چپ مهم است (Baird, 2015).

این تنوع آثار هنری و نقش متفاوت هر کدام از آن‌ها بر کارکرد مغز و تعمیق آموزش‌های مختلف باعث شده است که دبیران و معلمان مدارس برای هر چه بهتر شدن فرآیند یادگیری، از هنرهای متفاوتی برای آموزش استفاده نمایند که مهم‌ترین آن‌ها قصه و داستان، شعر و فیلم و عکس است. مطالعه‌ای که در دانشگاه تگزاس آمریکا در سال ۱۹۹۷ انجام شد نشان داد زمانی که از چندین کانال حسی برای آموزش استفاده شود، بهتر می‌توان موارد را یاد گرفته و به خاطر سپرد. در نتیجه در صورتی که در یک موضوع، امکان استفاده هم‌زمان از فیلم آموزشی و کتاب فراهم باشد، آموزش به وسیله فیلم آموزشی که از ترکیب عناصر صوتی و تصویری ایجاد شده، بسیار مؤثرتر خواهد بود. این راهبرد که STEAM^۱ نامیده می‌شود قطعاً مکمل خوبی برای آموزش و پرورش متعارف است و به مخاطب اجازه خلاقیت و تفکر نوآورانه اعطا می‌کند و این توانایی برای کسانی که به دنبال نوآوری و خلق در علوم و ترویج خلاقیت در دانشمندان خود هستند، بسیار ضروری می‌نماید (Segarra, Natalizio, Falkenberg, Pulford & Holmes, 2018).

ذکر این نکته نیز مهم است که در روش آموزش تلفیقی هنر، به این دلیل که مسئولیت

1. Science, Technology, Engineering, Arts, and Mathematics

اصلی یادگیری به عهده خود دانش‌آموزان است، قطعاً بر روی اقداماتشان تأمل و تفکر می‌کنند، کارشان را ارزشیابی کرده و درباره تغییرات مورد نیاز تصمیم‌گیری می‌نمایند. این نوع از آموزش مقدمه‌ای برای دانش‌آموز خواهد بود که در ابتدا در مورد اقداماتش تأمل و تفکر کند و سپس دست به ابتکار عمل بزند (پاکیزه، ۱۳۹۴). بی‌شک، توسعه فکری و علمی جوامع از همین اقدامات کوچک شروع و به تحولات عظیم منجر می‌شود.

نقش آثار ادبی و هنری بر توسعه فرهنگی

ویژگی هنر، زبان گویا و عام آن برای انتقال مفاهیم است. از این ویژگی هنر می‌توان برای انتقال باورها، ارزش‌ها، رفتارها و نهادهایی در جامعه که از گذشته دور تا به امروز برای تعامل افراد یک جامعه در قالب سنن، آداب، قوانین و هنرها و مجموعه ارتباطات بین افراد به وجود آمده است، از نسلی به نسل دیگر استفاده کرد. هر پیامی، هر دعوتی، هر انقلابی، هر تمدنی و هر فرهنگی تا در قالب هنر ریخته نشود، شانس نفوذ و گسترش ندارد و ماندگار نخواهد بود و فرقی هم بین پیام‌های حق و باطل نیست. در اثبات نقش مهم ادبیات و هنر بر توسعه فرهنگی جوامع، مطالعات فراوانی صورت گرفته و اساساً جامعه‌شناسی هنر با بیان زمینه‌ها، رویکردها و مکاتب هنری، در نهایت بر این امر صحه می‌گذارد که رابطه هنر و ادبیات با اجتماع دوسویه بوده، اثر می‌پذیرد و اثر می‌گذارد. به نقل از یکی از محققان (ارژندی، ۱۳۸۶)، این تفکر دیر زمانی است که رایج گشته و «روژه باستید» از جمله کسانی است که تلاش‌هایش در باب تأثیر و تأثر هنر و جامعه، سبب گشودن دیدگاهی تازه درباره مسائل ناشی از برخورد جامعه و اثر هنری گشته است تا آنجا که برای او زیبایی یک اثر هنری بیشتر بستگی به موانعی اجتماعی و درونی دارد که آفریننده اثر بر آن‌ها چیره می‌شود.

در حقیقت واضح است که افراد جامعه به صورت عمومی و ناخودآگاه، تحت تأثیر فرهنگ جامعه هستند اما برخی از آن‌ها متقابلاً، به واسطه داشتن اراده و اختیار و به تناسب علم، قدرت، حوزه مسئولیت اجتماعی و نقشی که در جامعه دارند، تأثیراتی نیز بر آن بار می‌کنند که یکی از مهم‌ترین آنان، هنرمندان هستند. هنرمندان، آنچه از مسائل جامعه، دین، فرهنگ و حکومت درک می‌کنند، در آثار خود منعکس کرده و به دلیل ماندگاری و عرضه مداوم، بارها فرهنگ‌سازی می‌کنند. آثار آن‌ها مرز جغرافیایی و مخاطب خاصی ندارد. زمانی که هنرمند از بین اعتقادات و ارزش‌های یک جامعه، موضوعی را برمی‌گزیند و با خلاقیت هنری خود، آن را به یک اثر هنری تبدیل می‌کند، زیبایی آن اثر، چند تأثیر هم‌زمان بر مخاطب می‌گذارد؛ مخاطب در کنار استفاده از نظام

عقلی خود، با درگیر شدن احساسات و عواطفش، آن ارزش را از طریق ضمیر ناخودآگاه خود می‌پذیرد یا تقویت می‌کند و به میزانی که برای اثر ارزش قائل می‌شود، تلاش می‌کند با تقلید از هنرمند، همان رفتار را انجام دهد یا به دیگران منتقل سازد و این اشاعه اثر، آن را ماندگارتر و اثرگذارتر می‌نماید (بنیانیان، ۱۳۸۷ الف: ۲۴-۲۳).

تأثیر هنر بر درک اخلاقیات و تعمیق آن، چنان است که می‌توان گفت اگر مباحث فرهنگی با قدرت استدلال و مبانی عقلی مطرح شود، مخاطب آن را در درونش با مسائل بیرونی پیوند می‌زند و نقاط ضعفی که در عمل شاهد است، مانع پذیرش استدلال‌های منطقی می‌شود؛ اما اگر همان حرف در قالب هنر به درستی منعکس شود، مخاطب فرصت کلنجارهای درونی را ندارد و به مخالفت اطرافیان اهمیت نمی‌دهد (بنیانیان، ۱۳۸۷ ب: ۳۴).

تأثیر و انعکاس آثار ادبی و هنری بر فکر و زندگی اجتماعی انسان باید سیاستگذاران جوامع مدرن و پویا را به گونه‌ای به سمت قانونگذاری درباره آثار خلق شده سوق دهد که هم از پدیدآورندگان و آثارشان حمایت شود و هم حمایت‌ها مختص آن دسته از آثار هنری باشد که به طور هدفمند، به منظور رفع کاستی‌ها و ارتقای فرهنگی تولید می‌شوند.

حمایت از پدیدآورندگان آثار ادبی و هنری

آنچه درباره نقش آثار ادبی و هنری بر توسعه جوامع، به ویژه توسعه فرهنگی و تأثیر آن بر بازتاب کاستی‌های جامعه یا شکل دهی فرهنگ جدید بیان شد، دارای جنبه‌های مثبت و منفی است؛ هم دولت‌ها را ترغیب می‌نماید تا از طریق حمایت از آثار ادبی و هنری، شرایط بهتری برای تولید این آثار و نشر و بازنشر آن‌ها فراهم نمایند و هم آن‌ها را به سمت وضع مقررات حقوقی، نظارتی و تحدیدی پیش خواهد برد که در نگاه اول با دموکراسی و اصل آزادی بیان به عنوان یکی از اصول اولیه حقوق بشری در تضاد است.

تمایز میان این دو جنبه، به نوع نگاه جامعه به انسان و هدف از وجود او بستگی دارد. شاید در برخی مسائل سیاسی، بتوان تأثیر مثبت جدال بین نظرهای متفاوت را پررنگ‌تر از تأثیر منفی آن دانست؛ لیکن، آنجا که بحث از شرافت انسانی و اخلاق، چه بر مبنای مذهب و چه فارغ از آن، به میان می‌آید، عقل سلیم در یک نظام حقوقی غایت‌گرا نمی‌پذیرد که هر اثر هنری با هر محتوایی قابل حمایت، نشر و توزیع شناخته شود؛ بلکه حمایت از آثار ادبی و هنری، نیازمند چارچوب‌هایی است که مکمل بحث حمایت از پدیدآورندگان بوده و باید با ملاک مشخصی تعیین شده و به طور شفاف بیان شوند.

حمایت قانونی از پدیدآورندگان آثار علمی، ادبی و هنری

سؤالی که در زمینه قانونگذاری در مورد آثار ادبی و هنری مطرح می‌شود این است که آیا اساساً نیازی به حمایت از هنرمندان و آثار تولید شده وجود دارد؟ و اگر پاسخ مثبت است، تأثیر این حمایت‌ها بر توسعه جامعه که هدف نهایی علم و هنر است چه خواهد بود؟ پاسخ این پرسش را باید بر مبنای نقش این آثار بر توسعه علمی کشورها داد که به خوبی توجیه‌کننده حمایت از پدیدآورندگان است. هر چند تأثیر مثبت آثار علمی، ادبی و هنری بر توسعه علمی کشورها همواره مستمری در دست مخالفان قوانین حق مؤلف بوده است و ادعا کرده‌اند که اعطای حق به مؤلفان و هنرمندان، موجب عدم دسترسی آسان جامعه به آثار و در نتیجه عدم رشد فکری و علمی و فرهنگی جامعه خواهد شد؛ اما از نظر موافقان حق مؤلف، برای دسترسی جامعه به ابتکارات نو، باید به نوعی از پدیدآورندگان آثار حمایت نمود و آنان را تشویق کرد تا به ایجاد آثار جدید و بکر ترغیب شوند. هنرمندی که از فروش، عرضه و در نهایت بازگشت سرمایه خود به همراه سود مورد انتظارش اطمینان نداشته باشد، اساساً به سمت وسوی تولید نمی‌رود. هر چند تولید اثر هنری گاهی برای ارضای روح هنرمند است، لیکن قطعاً ممر درآمد او نیز هست و هنرمندان انتظار دارند با حرفه آنان همچون سایر حرفه‌ها برخورد شود و اختیار تام در بهره‌برداری یا انتقال آن را داشته باشند. به این دلیل که با اعطای این حق، در حقیقت برای جامعه ایجاد محدودیت می‌شود، برای به تعادل رساندن منافع هنرمند و جامعه، حکم به حمایت از حقوق مادی هنرمند در بازه زمانی مشخص داده شده تا جامعه نیز بتواند از راه قانونی و در مسیر درست، از آثار مورد حمایت و عواید آن‌ها بهره‌مند گردد. فردی که به حقوق مادی مؤلف احترام نگذارد، مرتکب سرقت ادبی شده و سرقت محصولات علمی، ادبی و هنری مانعی بر سر راه پیشرفت اقتصاد دانش محور امروزی است و با این دیدگاه می‌توان تمام جامعه را قربانیان چنین عملی دانست. «هزینه ناشی از سرقت فرهنگی را دست‌کم می‌توان در دو بعد بررسی کرد: اول اینکه چنین عملی در سطح کلان به طور مستقیم به طرق مختلف به اقتصاد جامعه آسیب می‌رساند. دوم اینکه منافع و حقوق مؤلفان و سرمایه‌گذاران در رابطه با تولید و توزیع محصولات اصلی مورد هجوم قرار گرفته و باعث کاهش فروش و از دست رفتن سود شرکت‌ها می‌شود؛ بنابراین، مشتریانی که اقدام به خرید فیلم‌ها و محصولات موسیقی کپی شده می‌کنند، هزینه‌ای را به جامعه تحمیل می‌کنند که در نهایت خود نیز به عنوان عضوی از جامعه از آن آسیب می‌بینند» (عباسی، معین اسلام و اکرمی، ۱۳۹۴).

با وجود تمام آنچه گفته شد و در کنار لزوم حمایت از هنرمندان برای تشویق به

تولید آثار جدید، برای رفع دغدغه مخالفان در زمینه عدم امکان دسترسی جامعه به هنر و ادبیات، در متن قوانین حمایتی نظام‌های حقوقی، استثناهایی مطرح شده که یکی از مهم‌ترین آن‌ها بحث استفاده منصفانه از اثر به عنوان استثنایی کلی بر حق مؤلف و البته همراه با قیودی است: در ماده ۷ قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان سال ۱۳۴۸ آمده است: «نقل اثرهایی که انتشار یافته است و استناد به آن‌ها برای مقاصد ادبی، علمی، فنی، آموزشی و تربیتی به صورت انتقاد و تقریظ با ذکر مأخذ و در حدود متعارف مجاز است». این حکم به این معناست که نقل قول از اثر در صورت رعایت چهار شرط، نیاز به اجازه پدیدآورنده ندارد؛ اول، اثر چاپ و منتشر شده باشد. دوم، نقل قول از اثر برای مقاصد ادبی، علمی، فنی و آموزشی باشد و هدف از نقل قول، کمک به گسترش علوم و با اهداف آموزشی باشد. سوم، نقل قول از اثر با ذکر مأخذ آن صورت گیرد. چهارم، نقل در حدود متعارف باشد یا به تعبیری، نقل قول به گونه‌ای نباشد که نوعی تکثیر شمرده شود و حقوق مادی پدیدآورنده را تهدید کند (زرکلام، ۱۳۸۷: ۱۷۶-۱۷۷).

در ماده ۳۵ لایحه جامع حمایت از حقوق مالکیت ادبی و هنری و حقوق مرتبط نیز حکم مشابه پیش‌بینی و مقرر شده است: «استفاده از اثرهای منتشر شده مورد حمایت قانون، مشروط بر اینکه با بهره‌برداری عادی از اثر منافات نداشته باشد و به منافع مشروع دارنده حقوق به طور غیرمتعارف لطمه نزند، برای مقاصد غیرانتفاعی، آموزشی و پژوهشی، به میزان مورد نیاز، در حدود متعارف و در صورت امکان با ذکر مأخذ و نام پدیدآورنده روی نسخه‌ها، به شرط عدم امکان اخذ مجوز از سازمان مدیریت جمعی مربوطه^۱، مجاز است». در ماده ۴۱ این لایحه نیز آمده است: «نقل اثرهایی که به صورت مجاز انتشار یافته‌اند و استناد به آن‌ها برای مقاصد ادبی، هنری، آموزشی، پژوهشی، تربیتی و اطلاع‌رسانی به منظور شرح، نقد و تقریظ در حدود متعارف و به میزانی که هدف مورد نظر را تأمین کند با ذکر مأخذ و نام پدیدآورنده در صورت امکان مجاز است.»

بنابراین هدف از این استثنا بایستی آموزشی و غیرانتفاعی باشد تا با ماهیت اثر ادبی و هنری تضادی نداشته باشد؛ میزان و اندازه استفاده در تطبیق با کل اثر مورد حمایت، به میزانی منطقی باشد؛ و همان‌گونه که بعضی معتقدند، استفاده، نباید بر قیمت اثر مورد حمایت و میزان فروش احتمالی آن در آینده تأثیر منفی داشته باشد (شاکری و اسماعیلی یدکی، ۱۳۹۶). آنچه در تصویب این استثنا مد نظر بوده، چیزی جز رشد جریان علمی و آموزشی جامعه نیست و قانونگذاران از این طریق کوشیده‌اند میان نفع صاحبان حقوق و نفع عمومی جامعه تعادل ایجاد کنند.

۱. شخص حقوقی که به نمایندگی از دارنده حق، مجوز استفاده از اثر را به دیگران اعطا می‌کند.

لازم به ذکر است که حکم نظام‌های حقوقی در تجویز استفاده و نقل قول از آثار پیشینیان در تدوین آثار جدید، امری است که با ذات علم و هنر همخوانی دارد؛ در طول تاریخ، آثار علمی، ادبی و هنری بر مبنای آثار علمی، ادبی و هنری پیش از خود شکل گرفته‌اند و هر اثری تکامل یافته آثار پیشین است. هر یافته علمی از یافته‌های پیشین منتج شده و مبنای یافته‌های پس از خود است. این حقیقت در حقوق مالکیت ادبی و هنری که یکی از شرایط حمایت از اثر ادبی و هنری را اصالت اثر می‌داند، منجر به پذیرش اصلی به نام «اصالت نسبی» شده و این در حالی است که «عناوین اصل و اصیل قاعداً به چیزهایی اطلاق می‌شود که فاقد پیشینه بوده و در نتیجه از نوعی اولویت زمانی برخوردار باشند» (جعفری، ۱۳۹۳).

شرایط حمایت حقوقی از پدیدآورندگان آثار ادبی و هنری

پس از اثبات لزوم حمایت از پدیدآورندگان آثار ادبی و هنری، این پرسش پیش می‌آید که آیا هر آنچه این پدیدآورندگان تولید نمایند، قابل حمایت است یا حمایت باید مبنی بر مؤلفه‌ها و ملاک‌های خاصی باشد؟

قطعاً در تمامی نظام‌های حقوقی، الزامات و ملاک‌هایی برای حمایت از اثر تعیین شده است. برخی از این الزامات در هر نظامی و با هر تفکری کاربرد دارند و برخی مختص تفکری خاص است. الزاماتی که در همه نظام‌های حقوقی مختلف، قوانین کشورها و حتی در اسناد سازمان جهانی مالکیت فکری آمده‌اند، عبارت است از داشتن «اصالت» و «عینیت». بر اساس ماده ۱ قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان سال ۱۳۴۸ «اثر آن چیزی است که از راه دانش، هنر یا ابتکار پدیدآورندگان، بدون در نظر گرفتن طریقه روشی که در بیان، ظهور یا ایجاد آن بکار رفته است، پدید می‌آید.» در این ماده بدون آنکه مشخصاً از شرایط حمایت نامی برده شود، به هر دو شرط توجه شده و به مخاطب القاء شده که یک پدیده برای آنکه بتواند به عنوان اثر مورد حمایت قرار گیرد، باید هم از راه دانش یا هنر یا ابتکار پدید آمده باشد که اشاره به شرط «اصالت داشتن» دارد و هم پدید آمده باشد که اشاره به شرط «عینیت داشتن» دارد.

در باب شرط «اصالت» گفته شده که در حقوق رومی - ژرمنی که در آن نگاه اخلاق محوری بیشتری در مقایسه با آثار ادبی و هنری حاکم است، اثر اصیل باید نشان‌دهنده شخصیت پدیدآورنده باشد و هنگامی یک آفرینش فکری اصیل محسوب می‌شود که شخصیت شخص را نشان دهد و بتوان گفت این اثر متفاوت از آثار قبلی است؛ یعنی دارای درجه‌ای از ابتکار است. در مقابل، نظام‌های مبتنی بر اصالت منفعت

که بیشتر از منظر اقتصادی و درآمدزایی به اثر توجه می‌کنند و هدف حمایت از آثار را کسب درآمد و گردش مالی می‌دانند و به گسترش علم و فرهنگ توجه زیادی ندارند، معتقدند که اثر تنها نباید کپی باشد و دیگر صحبت از شخصیت پدیدآورنده به میان نمی‌آید (حکمت‌نیا، ۱۳۸۷: ۳۱۷). به همین دلیل است که «در نظام کامن‌لا، اندک تغییری در اثر، نشانه جدید بودن محسوب شده و از آن حمایت می‌شود ولی در نظامی که مبنای حمایت از مالکیت فکری، شخصیت پدیدآورنده است، میزان تغییر باید قابل توجه باشد» (جعفری، ۱۳۹۳).

در مورد شرط عینیت یا محسوس بودن نیز باید گفت که اساساً این امر یک قاعده کلی ثابت شده در حقوق مالکیت ادبی و هنری و قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان است که یک ایده‌پرداز تا زمانی که ذهنیات خود را به صورت محسوس ایجاد نکرده و قابل درک برای دیگران نساخته است، نمی‌تواند بر مبنای قواعد حقوق مالکیت فکری علیه شخصی که همان ایده را پیاده‌سازی و وارد چرخه تولید نموده، مورد حمایت واقع شود.

نتیجه این دو شرط آن است که اثری که اصالت نداشته یا در حد و اندازه ایده صرف باقی مانده است، قابل حمایت نیست و پدیدآورنده آن از حقوق مادی و معنوی قانونی بی‌بهره خواهد بود. این دو شرط، شروطی هستند که بلااستثنا مورد پذیرش نظام‌های حقوقی مختلف قرار دارند اما آیا صرف رعایت این دو شرط در جامعه‌ای غایت‌گرا مانند جامعه ایران که بر مبنای اخلاقیات و دستورات مذهبی بنا شده است، برای حمایت از اثر و پدیدآورنده آن کفایت یا اثر باید به امور دیگری نیز پایبند باشد؟ اگر این دو شرط را کافی ندانسته و مقرراتی از باب محتوای اثر برای امکان حمایت وضع گردد، آیا این وضع مقررات در تعارض با اصل آزادی عقیده و بیان نیست؟

آموزه‌های دین اسلام و سیره رسول اکرم آزادی بیان را تأیید کرده و نه تنها در تنافی با آزادی عقیده افراد نبوده است، بلکه برای عقاید مختلف تا زمانی که قصد اغوا و گمراه کردن دیگران را نداشته باشند، احترام قائل است و «بر اساس شواهد و قرائین موجود در ادیان الهی و به خصوص دین مبین اسلام، دین منزه و مبرا از آن است که عقیده‌ای را بر مردم تحمیل کند چرا که احتیاجی به اعمال زور و خشونت در پذیرش خود ندارد و این مسئله مٹخذ از متن تکوین است و چنانچه شارع اراده تحمیل و معتقد نمودن جبری افراد را داشت، تکویناً این کار را انجام می‌داد. فلذا قطعاً دین با توّسل به روش‌های سلبی خشونت‌آمیز همانند تکفیر و تحریم، افراد را دعوت به عقیده‌ای نمی‌کند» (علی‌اکبری

بابوکانی و طیبی، ۱۳۹۵: ۳۹).

شهید مطهری نیز معتقد است میان آزادی تفکر و آزادی عقیده و به تبع آن، آزادی بیان، تفاوت است. به بیان ایشان، «آزادی تفکر ناشی از همان استعداد انسانی بشر است که می‌تواند در مسائل بیندیشد. این استعداد بشری حتماً باید آزاد باشد. پیشرفت و تکامل بشر در گرو آزادی فکر اوست. اما آزادی عقیده خصوصیت دیگری دارد و می‌دانید که هر عقیده‌ای ناشی از تفکر صحیح نیست. منشأ بسیاری از عقاید، یک سلسله عادت‌ها و تقلیدها و تعصب‌هاست. عقیده به این معنا، نه تنها راهگشا نیست، بلکه به عکس، نوعی انعقاد اندیشه به حساب می‌آید؛ یعنی فکر انسان در چنین حالتی به عوض اینکه باز و فعال باشد، بسته و منعقد شده است و در اینجا است که آن قوه مقدس تفکر به دلیل این انعقاد و وابستگی در درون انسان اسیر و زندانی می‌شود. آزادی عقیده در معنای اخیر نه تنها مفید نیست، بلکه زیان‌بارترین تأثیرات را برای فرد و جامعه به دنبال دارد... هر مکتبی که به ایدئولوژی خود ایمان داشته باشد، ناچار باید طرفدار آزادی اندیشه و آزادی تفکر باشد» (مطهری، ۱۳۷۲: ۷ و ۸).

با توجه به آنچه گفته شد و همچنین با تأکید مجدد بر کارکرد آثار ادبی و هنری بر توسعه فرهنگی جوامع، باید پذیرفت که این آثار برای آنکه بتوانند به عنوان یک پدیده مورد حمایت قرار گیرند، بایستی شرایط و الزامات قانونی را رعایت کنند و این حکم، تداخلی با اصل آزادی اندیشه و بیان نخواهد داشت. بی‌شک، توزیع هر چه وسیع‌تر اطلاعات در سطح جامعه برای فراهم آوردن امکان مشارکت شهروندان در فعالیت‌های اجتماعی، از جمله پیش شرط‌ها و شاخصه‌های تحقق دموکراسی و توسعه جامعه است. هر قدر دموکراسی‌ها فراگیرتر و مشارکتی‌تر می‌شوند، به همان میزان بر کمیت و کیفیت اطلاعات در دسترس شهروندان افزوده می‌شود و متقابلاً، هر قدر بر کمیت و کیفیت اطلاعات در دسترس شهروندان افزوده می‌شود، دموکراسی‌ها فراگیرتر و مشارکتی‌تر می‌شوند (نمک دوست تهرانی، ۱۳۸۲).

بحث و نتیجه‌گیری

در کنار تمام دلایل جامعه‌شناسی، اخلاقی و فلسفی مطرح شده در مورد امکان حمایت از هنر به نحو مطلق که به مثابه دلیلی بر رد حمایت کالگونه (به صرف تولید درآمد) از اثر ادبی و هنری مطرح شد، باید اصول فقهی و حقوقی مرتبط را نیز لحاظ کرد. این اصول به خوبی ملاک حمایت را مشخص کرده و هم به پدیدآورنده و هم به مخاطب کمک شایانی در تولید و بهره‌برداری از آثار ادبی و هنری می‌کند. اگر این ملاک‌ها رعایت گردد،

دیگر شاهد سانسورهای گاه و بیگاه نخواهیم بود.

در رأس اصول فقهی و حقوقی، اصول مشروعیت و دارا بودن منفعت عقلایی باید مد نظر قرار گیرد. در جامعه اسلامی که جامعه‌ای اخلاق محور و دارای رویکرد کمال طلبی در مورد انسان است، آثار ادبی و هنری باید بیشتر از بُعد معنوی و فرهنگی و نه تنها از منظر اقتصادی و درآمدزایی به آن توجه شود و با نگاه اقتصادی صرف نیز تولید اثر فرهنگی باید دارای منفعت عقلایی مشروع باشد. به همین منظور است که فقها معتقدند برای اینکه چیزی «مال» باشد، باید منفعت حلال داشته و چیزی که منفعت حرام یا منفعت حلال غیرمقصود عقلایی دارد اساساً مال نبوده و قابل حمایت نیست.

در ادبیات حقوق اسلامی، منفعت عقلایی به دو نوع محرّمه و محلّله تقسیم شده که فقط منافع محلّله قابل حمایت است. منافع محرّمه منافی هستند که به دلایل شرعی مورد تحریم و ممنوعیت قرار گرفته است مانند غنای مہیج به فساد و روابط جنسی ناسالم که حرمت آن به ادله شرعی متقین است؛ بنابراین، شیخ انصاری معتقدند خرید و فروش چیزی جایز است که «منفعت محلّله مقصوده» داشته باشد.

همین مؤلفه در فقه اسلامی باعث شده تا بسیاری از کتاب‌ها و آثار هنری ایجاد شده در جامعه اسلامی با حرمت فقهی مواجه گردند و در این خصوص میان فقها اجماع وجود دارد. از باب مثال، فقهای بزرگی چون شیخ مفید (۱۴۱۰ ه. ق، ۵۸۸)، شیخ طوسی (۱۳۸۷ ه. ق، ۲، ۳۰)، علامه حلی (۱۴۱۰ ه. ق، ۱، ۳۵۷) و دیگران تا معاصرین بر حرمت حفظ کتاب‌های ضلال نظر داده‌اند. برخی نیز بر حرمت این کتاب‌ها نظر داده ولی حفظ و نگهداری آن را به کلی حرام ندانسته‌اند. این گروه از حیث لزوم پاسخگویی به این کتاب‌ها، حفظ کتاب‌های ضالّه توسط اهل علم را حرام ندانسته ولی برای غیرمتخصص، مطالعه و حفظ آن را مانند سایر فقها حرام می‌دانند (فاضل لنکرانی، ۱۳۷۹: ۲۰۳). از تأکید مستمر و همیشگی فقها بر حرمت حفظ و نگه‌داری کتاب‌های ضلال قطعاً می‌توان به این مهم دست یافت که درست است که حکم اصلی حرمت، مربوط به حفظ و نگهداری کتاب‌های ضلال است، لیکن به طریق اولی، تألیف و نگارش این کتاب‌ها نیز جایز نبوده و این آثار قابل حمایت نخواهند بود.

نکته مهم دیگر، اصل حفظ نظم عمومی و اخلاق حسنه در آثار ادبی و هنری است، هر چند برای ارج نهادن به دستاوردهای بشر و پیشرفت جامعه باید از آثار ادبی و هنری حمایت شود، اما این حمایت باید در سایه لزوم حفظ نظم عمومی و اخلاق حسنه، به عنوان مؤلفه‌ای که متضمن ذات، حیثیت و منافع مادی و معنوی جامعه است، صورت پذیرد. اگر در يك اثر، محتوا، تصویر یا علائمی به کار گرفته شود که از نظر عرف جامعه، در

مخالفت صریح یا ضمنی با اخلاق حسنه، نظم، امنیت، سلامت و آرامش اجتماعی باشد، باید از عرضه یا اجرای آن ممانعت به عمل آید. به تعبیر (بلخاری، ۱۳۸۹) ممکن است یک اثر هنری، از نظر فرم و ساختار، زیبا محسوب شده اما از نظر اخلاقی، قبیح شناخته شود و به تعبیری، ارزیابی زیباشناختی اثر با ارزیابی اخلاقی آن متفاوت باشد. در حقیقت، مخاطب اثر هنری می‌تواند از یک منظر کاملاً فرمالیستی به آن نگرسته و بر این بنیاد، آن را تحلیل کند یا از منظری کاملاً متفاوت، مبتنی بر آموزه‌های دینی و زیبایی‌شناختی ارزشی به آن بنگرد که در این صورت، قطعاً نتایج متفاوت خواهد بود و در حالی که برخی متفکران، وجوه زیبایی‌شناختی و اخلاقی اثر هنری را متمایز می‌دانند، ناقدان و اندیشمندان دیگری این دو را کاملاً مرتبط با هم دانسته و اثر را با در نظر داشتن هر دو ساحت ارزیابی می‌کنند. از دیدگاه اینان، اخلاق و زیبایی‌شناسی برهم منطبق هستند. بر اساس همین تفکرات و غایت‌گرایی و کمال‌طلبی سیستم حقوقی در ایران، نهادهای قانونگذاری در این زمینه فعالیت‌هایی را شروع نموده‌اند و نمونه این تفکر در نظام جمهوری اسلامی ایران را می‌توان در برخی مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی دید که برای مثال، هدف از نشر کتاب را اعتلای فرهنگ دینی و ملی در جامعه از طریق توسعه دانش و نهادینه کردن ارزش‌های اسلامی، ایرانی و انقلابی با تأمین آزادی نشر کتاب، حفظ حرمت و آزادی قلم، صیانت از جایگاه والای علم، اندیشه و ایمان دینی و همچنین ایجاد زمینه مناسب برای حضور مؤثر در عرصه جامعه جهانی دانسته است (مصوبه اصلاحی اهداف و سیاست‌ها و ضوابط نشر کتاب^۱). این مصوبه آزادی را در قیودی به رسمیت شناخته و خلّاقیت و تفکر را از جانب سه حوزه «دین و اخلاق»، «سیاست و اجتماع»، «حقوق و فرهنگ عمومی» با محدودیت مواجه کرده است. انتظار می‌رفت این مصوبه با ترسیم چارچوبی برای فعالیت هنرمندان، از پدیدآورندگان آثار ادبی و هنری حمایت و به حقوق و تکالیف قانونی آنان درباره مخاطبان توجه کند؛ لیکن به جای طرح معیارهایی برای شناسایی آثار مفید و قابل حمایت که در پدیدآورنده انگیزه خلّاقیت و آفرینش آثار نو و اصیل ایجاد کند، با بیان محدودیت‌های پدیدآورندگان و موارد منع انتشار، راه را برای اعمال نظرهای سلیقه‌ای باز گذاشته است.

در حوزه دین و اخلاق، از مواردی چون تبلیغ و ترویج الحاد، توهین به مقدسات اسلام، ترویج مذاهب منحرف، ترویج خرافات و غیره یاد شده است. در حوزه سیاسی و اجتماعی، توهین و تخریب امام خمینی (ره) و رهبری و مسئولان نظام، تبلیغ علیه قانون اساسی، برانگیختن جامعه به قیام علیه نظام، ترویج گروه‌های محارب و

۱. مصوب جلسه ۶۶۰ مورخ ۱۳۸۹/۱/۲۴ شورای عالی انقلاب فرهنگی

عناصر ضد انقلاب، تبلیغ علیه منافع و امنیت ملی، اخلال و تشکیک در وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور، ترویج و تبلیغ روحیه خودباختگی، تبلیغ صهیونیسم و انواع دیگر نژادپرستی و تحریف وقایع مهم و مسلم تاریخی ایران و اسلام به عنوان محدودیت نام برده شده است. در نهایت، در حوزه حقوق و فرهنگ عمومی، مواردی از قبیل توهین و تمسخر زبان، فرهنگ و هویت اقوام و اقلیت‌های دینی و قومی، افشای غیرقانونی اسناد طبقه‌بندی شده کشوری و لشکری و تخریب هویت زبان ملی از محدودیت‌های این حوزه توصیف شده است.

به هر حال، هر چند بیان این موارد به خوبی بیانگر شیوه سیاستگذاری کشور است و در سایر اسناد مرتبط با آثار نمایشی، موسیقایی و تجسمی نیز نظایر این محدودیت‌ها دیده می‌شود. انتظار می‌رود با تجدیدنظر بر این مقررات و قوانین و همچنین با درج این ملاک‌ها و اصول در قوانین مرتبط با مالکیت ادبی و هنری، فضای شفاف‌تری پیش روی جامعه علاقه‌مند به ادبیات و هنر قرار گیرد.

بشر از دیرباز برای تخلیه انرژی‌ها و احساسات مثبت و منفی خود و همچنین به منظور رشد و اشاعه علم به تولید آثار ادبی و هنری پرداخته است لیکن این آثار در هیچ زمانی به اندازه عصر حاضر، دارای قابلیت اثرگذاری وسیع بر جامعه نبوده است. جوامعی که به دنبال رسیدن به توسعه همه‌جانبه هستند، باید نگرش خود به انسان را تغییر داده و او را به عنوان یک موجود فرهنگی بپذیرند و بدانند که تعامل هنر با توسعه امری دوسویه است و هنر، همان‌طور که از سویی زمینه‌ساز و علت توسعه در ابعاد مختلف جامعه است، در دیگر سو، معلول آن‌ها نیز هست.

نقش بی‌بدیل هنر در فرهنگ‌سازی و توسعه علمی باعث شده تا حمایت از آثار ادبی و هنری با واکنش‌های مثبت و منفی همراه شود: برخی با استناد به این نقش، حمایت حقوقی از پدیدآورندگان در قالب حقوق مؤلف را سدی در برابر دستیابی جامعه به اثر می‌دانند و در مقابل، برخی با استناد به همین نقش، به دنبال برقراری حق مالکیت برای هنرمند هستند تا بتواند از آنچه آفریده، بهره‌مادی نیز ببرد. این نقش همچنین باعث شده تا برخلاف دستگاه‌های حقوقی سرمایه‌داری که هر فعالیتی که موجب تولید ثروت یا توزیع آن شود را مورد حمایت قرار می‌دهند و در شاخه آثار ادبی و هنری، با محور آزادی انسان از هر نوع ارزش و غایت اخلاقی و پایبندی به لذت‌گرایی و ارضای خواهش‌های نفسانی، هر نوع اثر ادبی و هنری را مورد حمایت قرار می‌دهند، در سیستم حقوق اسلامی، در حوزه این آثار با توجه به غایت‌گرایی و ارزش‌محوری سیستم و نیز با توجه به تأثیر مستقیم و مداوم این آثار بر انسان و نیز متعددی و متجاوز بودن آن، طبق

موازینی هدفمند از پدیدآورندگان حمایت می‌شود تا از سویی آثار ارزشمند مورد حمایت واقع شوند و از سوی دیگر، مانع تولید آثار دارای مفاسد فرهنگی یا بدون ارزش هنری و فرهنگی شوند. البته مراد این نیست که مثلاً سانسور یا نهادهای دولتی صادرکننده مجوز تقویت شود بلکه مراد این است که با توجیه اصل عدم حمایت از مطلق آثار ادبی و هنری، جریان فکری و ملاکاتی را متوجه پدیدآورندگان و حمایت‌کنندگان نماید تا در پرتو این الزامات، تولید آثار ادبی و هنری بر مبنای مشروعیت و منفعت عقلایی مشروع صورت گیرد. با این توجیه است که هنرمند متعهد باید تلاش کند با مطالعات علمی و با روشی آگاهانه، ابتدا کاستی‌های فرهنگی را شناسایی کند و سپس به تولید اثر بپردازد. همچنین اعتقادات، باورها، عادات، رسوم و کارکردهای فرهنگی جامعه خود را که نقشی بسیار سازنده و ارزشمند در استحکام جامعه و زیبایی‌های زندگی انسان دارد، شناسایی کرده و ضمن شناخت آن‌ها، در حد توان خود، با طرح این پدیده‌ها در آثار هنری، در انتقال آن‌ها به نسل‌های بعدی کوشا باشد.

برای نیل به این هدف، شایسته است مسئولان سیاستگذاری در امور فرهنگی با توجه به ملاک‌های اصولی دینی و نه با اعمال سلیقه شخصی، به طرح و تدوین ملاک‌ها و معیارهایی بپردازند که با استناد به آن‌ها بتوان اثر ادبی و هنری قابل حمایت را از اثری که منفعتی بر آن بار نیست تمایز داد و با توسل به همین امر، حدود حقوق و تکالیف پدیدآورندگان آثار ادبی و هنری و مخاطبان آثار را مشخص کرد. اگر به چنین مقصودی نائل شویم، نیازی به برخوردهای سانسورگونه نخواهد بود و هنرمند از ابتدا می‌داند که باید در کدام مسیر حرکت کند.

منابع و مأخذ

- ارژندی، عبدالله (۱۳۸۶). «جامعه‌شناسی هنر (قسمت اول: اصل و منشأ هنرهای زیبا و بررسی جامعه‌شناختی آن)»، **رهپویه هنر**، شماره ۲: ۵۴-۴۷.
- انصاری، مرتضی (۱۴۱۵ ق). **کتاب المکاسب**، جلد دوم، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
- بلخاری قهی، حسن (۱۳۹۴). **جامعه‌شناسی اخلاقی هنر**، تهران: سوره مهر.
- بلخاری قهی، حسن (۱۳۸۹). «نقش اخلاقی هنر در تعالی فرهنگی»، **فصلنامه راهبرد فرهنگ**، شماره ۱۰ و ۱۱، ۱۷۸-۱۴۵.
- بنیانیان، حسن (۱۳۸۷ الف). **ایده‌پردازی برای فرهنگ‌سازی**، چاپ پنجم، تهران: سوره مهر.
- بنیانیان، حسن (۱۳۸۷ ب). **رسالت امام جمعه و کاربرد هنر در تبلیغ**، تهران: سوره مهر.

حمایت حقوقی از آثار ادبی و هنری بر مبنای نقش آموزشی و اجتماعی آثار در متون حقوقی ایران

- پاکیزه، علی (۱۳۹۴). «بررسی تأثیر شیوه آموزشی تلفیقی هنر بر خلاقیت و یادگیری دانش‌آموزان پسر سال اول دبستان»، *فصلنامه توسعه آموزش جندی شاپور*، شماره ۶: ۶۰-۵۲.
- جعفری، علی (۱۳۹۳). «بررسی حقوقی ضابطه اصالت آثار ادبی و هنری (همراه با نقد رأی دادگاه شعبه ۱۰۸۳ دادگاه عمومی کیفری تهران)»، *دیدگاه‌های حقوق قضایی*، شماره ۶۵، ۳۶-۱۵.
- جلالی، محمد و لادن حیدری (۱۳۹۱). «نظم عمومی و حقوق مالکیت ادبی و هنری»، *حقوق پزشکی (ویژه‌نامه حقوق مالکیت فکری)*، ۴۳-۱۱.
- حکمت‌نیا، محمود (۱۳۸۷). *مبانی مالکیت فکری*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- حلی، حسن (۱۴۱۰ ه. ق.). *إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان*، جلد اول، قم: جامعه مدرسین.
- دقیقی ماسوله، زهرا و محمدصادق اللهیاری (۱۳۹۶). «تحلیل روابط بین شاخص‌های بهره‌وری علمی و شاخص‌های توسعه در آسیا (با استفاده از تکنیک همبستگی کانون)»، *پژوهش‌نامه علم‌سنجی*، شماره ۳: ۸۴-۶۷.
- رهنورد، زهرا (۱۳۸۰). «جامعه‌شناسی هنر و نقش ایدئولوژی»، *هنرهای زیبا*، شماره ۹: ۱۰-۴.
- زرکلام، ستار (۱۳۸۷). *حقوق مالکیت ادبی و هنری*. تهران: سمت.
- شاکری، زهرا و میثم اسماعیلی یدکی (۱۳۹۶). «بررسی تطبیقی استثنای استفاده آموزشی در حقوق مالکیت ادبی و هنری»، *دانش حقوق مدنی*، شماره ۶: ۳۰-۱۹.
- طوسی، محمد (۱۳۸۷ ه. ق.). *المبسوط فی فقه الإمامیه*. جلد دوم، چاپ سوم، تهران: المکتبه المرتضویه لإحياء الآثار الجعفری.
- عباسی، محمود؛ محمد معین اسلام و فروزان اکرمی (۱۳۹۴). *جایگاه و چالش‌های ایران در حمایت بین‌المللی از حقوق مالکیت آثار ادبی و هنری. حقوق پزشکی (ویژه‌نامه حقوق مالکیت فکری)*، شماره ۹: ۴۶-۱۱.
- علی‌اکبری بابوکانی، احسان و مرتضی طیبی (۱۳۹۵). *واکاوی احکام فقهی. حقوقی رسانه گمراهی (رویکرد تحلیلی انتقادی)*. تهران: مجد.
- فاضل لنکرانی، محمد (۱۳۷۹ ه. ش.). *تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله: المکاسب المحرم*. قم: مرکز فقه الائمه الاطهار.
- مفید، محمد (۱۴۱۰ ه. ق.). *المقتعه*. قم: جامعه مدرسین.
- محمدپور دهرکردی، سیما؛ رضا اکبریان و شهین اعوانی (۱۳۸۸). *نسبت میان عقلانیت و کرامت انسان در فلسفه ملاصدرا و کانت، معرفت فلسفی*، شماره ۴۶: ۳۶-۱۱.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۲). *بیرامون انقلاب اسلامی*، چاپ نهم، تهران: صدرا.
- نمک دوست تهرانی، حسن (۱۳۸۲). *آزادی اطلاعات و حق دسترسی: بنیان دموکراسی، مجلس و پژوهش*، شماره ۱۰: ۱۰۸-۶۳.

واضحی آشتیانی، امید (۱۳۸۸). رابطه هنر با هنرمند و جامعه، وبسایت حوزه علمیه تبیان، بازنشانی شده در: ۸۸/۶/۱۱ به آدرس: tebyan.net.

Baird, H. (2015). **Integrating the Arts in Mathematics Teaching**. A research proposal submitted in conformity with the requirements for the degree of Master of Teaching, Ontario Institute for Studies in Education of the University of Toronto.

Baily, K. (1994). **Methods of social research**. New York: The free press.

Crehan, K. (2011). **Community Art: An Anthropological Perspective**. Berg: London and New York

Dietiker, L. & Nin, A. (2005). **What Mathematics Education Can Learn from Art: The Assumptions, Values, and Vision of Mathematics Education**. Cohen-Cruz.

Jeffers, A. (2017). **Culture, Democracy and the Right to Make Art: The British Community Arts Movement**. London: Bloomsbury Methuen drama.

Segarra, V. A. Natalizio, B. Falkenberg, C. Pulford, S. and Holmes, R. (2018). STEAM: Using the Arts to Train Well-Rounded and Creative Scientists. **Journal of Microbiology & Biology Education**, 19: 1-7.